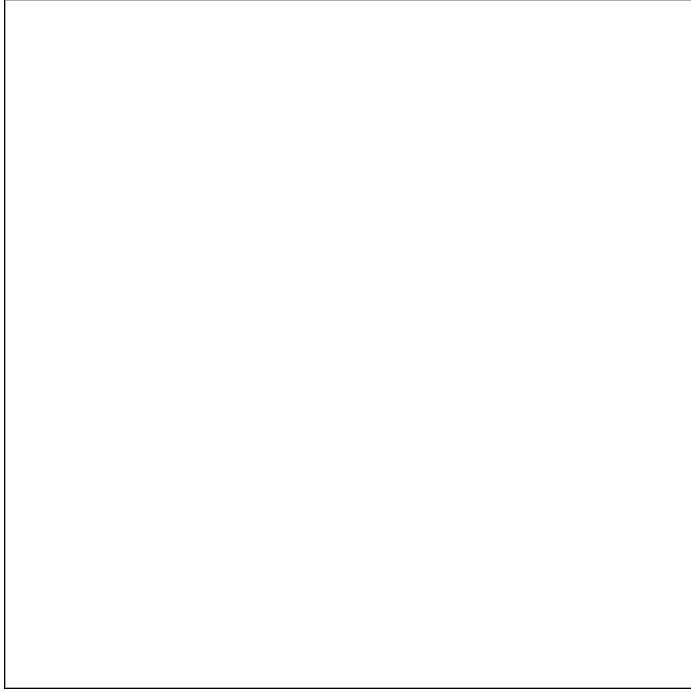



آنانسی و خرد




 Ghanaian folktales

Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi!

۳


 فارسی




Global Storybooks

globalstorybooks.net

خرد و آنانسی

 Ghanaian folktales

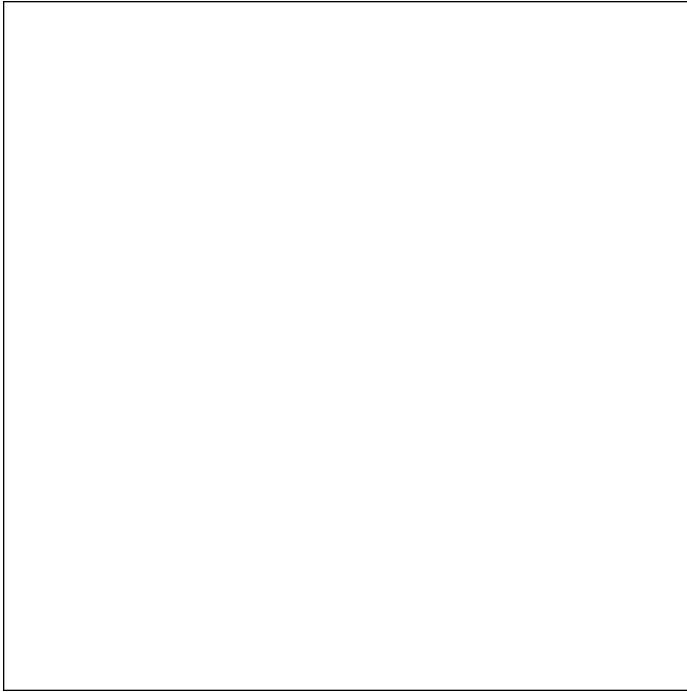
Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi!

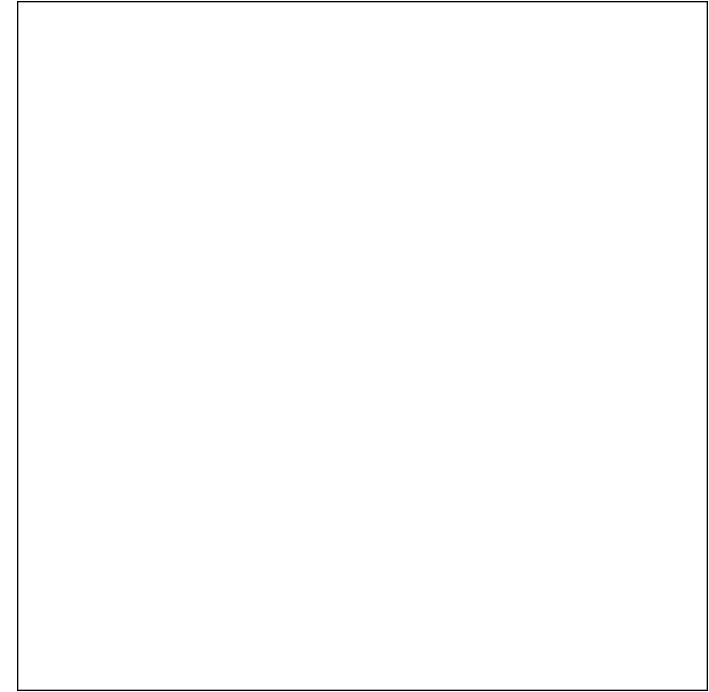


This work is licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>

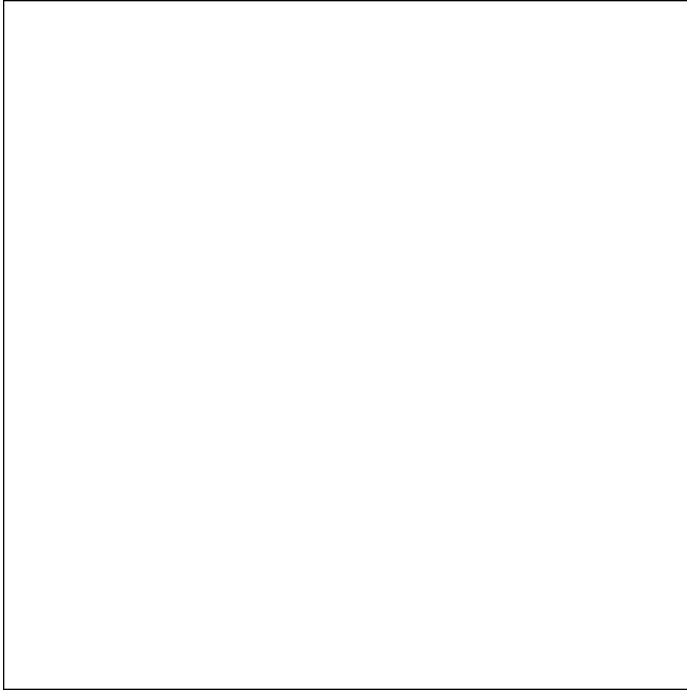




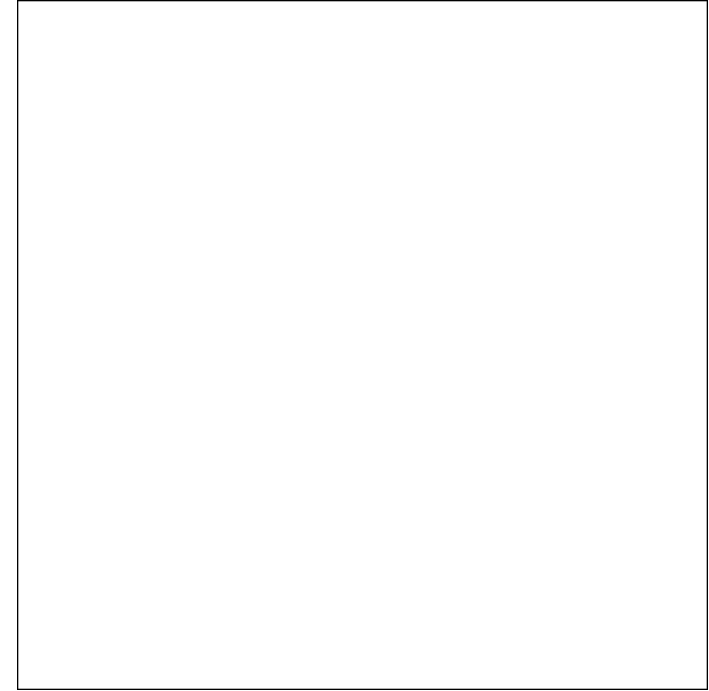
در زمان های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی دانستند. آنها نمی دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسمانها عالم به همه ی دنیا بود. او تلام این دانش را در یک کوزه ی سفالی، امن نگه داشته بود.



کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، پارچه بیافند، ابزارهای فلزی بسازند، و تلام چیزهای دیگر که مردم می دانند چطور انجام دهند.



آنانسی حریص با خودش فکر کرد که “من می‌توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می‌توانم همه‌ی آن را فقط برای خودم نگه دارم!” او یک نخ بلند به دور کوزه پیچید، و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود چون کوزه مدام به زانویش می‌خورد.



تلام این مدت پسر جوان آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تلاش می‌کرد. او گفت، “اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟” آنانسی سعی کرد کوزه‌ی پر از خرد را به پشتش بیند، و واقعا خیلی آسان تر بود.